جلسه 71- 1313

**دو‌شنبه - 20/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در جواب هایی بود که به اشکال فاضل نراقی داده شده بود.

رسیدیم به جواب بحوث که گفتند: جعل یک لحاظ عقلی دارد و یک لحاظ عرفی. در لحاظ عقلی ما مجعول بالذات را که یک وجود ذهنی است که قائم است به نفس مولا می بینیم، ودر لحاظ عرفی جعل را که می بینیم به عنوان یک حکمی که ثابت است برای موضوع خارجی، و این لحاظ عرفی هست، و در این بحاظ جعل متحد است با مجعول، وحالت سابقه در مثل آبی که زال تغیره بنفسه ثبوتِ مجعول هست، یعنی ثبوت اتصاف این آب هست سابقا به این حکم، این آبی که زال تغیره بنفسه حالت سابقه اش اتصاف بکونه نجسا هست، وبنا بر این استصحاب عدم جعل در اینجا معنا ندارد، چون جعل به نظر عرفی مجرای استصحاب است و این هم متحد هست با مجعول.

یک نکته ای عرض کنم: اصطلاح جعل و مجعول در کلمات بسیار مختلف هست، وهر قائلی را باید با ادبیات و اصطلاح خودش ببنیم مقصودش از جعل و مجعول چیست؟

در بحوث وقتی می گویند مجعول و می گویند جعل به نظر عرفی متحد است با مجعول، مرادشان مجعول کلی است، که مرحوم نائینی از آن تعبیر کرد به حکم انشائی و جعل، آن حکم جزئی که بعد از وجود موضوع حادث می شود در خارج، مرحوم نائینی اسم آن را گذاشت مجعول، اصطلاح مجعول در کلام بحوث یعنی مجعول کلی یعنی همان حکم انشائی، مرحوم نائینی از آن تعبیر کرده به جعل، و مقصودش از مجعول آن حکم جزئی است که عقیب وجود موضوع در خارج موجود می شود، بعد از اینکه آب متغیر در خارج پیدا کردیم وآن آب نجس شد محقق نائینی می فرماید حدث المجعول.

مرحوم آقای صدر هم عرض کردم گاهی منکر وجود همچون مجعولی است می گوید ما وراء کبرای جعل و تحقق موضوع چیز دیگری نداریم که نامش را شما بگذارید مجعول و حکم جزئی، ولی در ص 147 بحوثِ استصحاب گفته که من مقصودم این بوده که در عالم تکوین چیزی حادث نمی شود هنگام تحقق موضوع، که خوب دیگران هم ادعا نمی کردند که در عالم تکوین چیزی حادث می شود بعد از تحقق موضوع، بلکه مقصودشان این بود که حکم یک وجود اعتباری عرفی دارد بعد از تحقق موضوع، ایشان در ص 147 استصحاب فرموده است که من منکر این نیستم که حکم جزئی یک وجود اعتباری دراد که عقیب وجود موضوع حادث می شود، ولکن اصطلاح مجعول در کلام بحوث یعنی همان مجعول کلی و حکم انشائی، و اصطلاح مجعول در کلام محقق نائینی یعنی آن حکم جزئی، حکم انشائی را محقق نائینی می گوید جعل.

و گاهی در برخی از کلمات وقتی تعبیر می کنند به جعل مرادشان عملیة الجعل است، آنوقت اشکال می کنند مثل محقق عراقی و آقای خوئی به محقق نائینی که آقا! جعل ومجعول نسبتشان نسبت ایجاد به وجود است، آقای خوئی که صریحا مثال می زند ومی گوید اعتبار نفسانی و جعل نفسانی مثل تصور می ماند، چی جور تصور گاهی تعلق می گیرد به یک امر استقبالی، شما الآن تصور می کنید مجئ زید را یوم الجمعة، تصور فعلی است متصوَّر استقبالی است، جعل هم گاهی فعلی است مجعول استقبالی، مولا الآن جعل می کند و لکن مجعولش وجوب اکرام زید است عقیب مجیئه، خوب می بینید این چیزی که نسبتش با مجعول نسبت ایجاد و وجود است عملیة الجعل است، والا حکم انشائی که مرحوم نائینی مرادش از جعل حکم انشائی بود که رابطه اش با حکم فعلی که بعد از تحقق موضوع حادث می شود رابطه ایجاد و وجود نیست، فوقش بفرمائید که اینها یک چیزند، حکم فعلی همان حکم انشائی است به ضمیمه تحقق موضوع، اما نسبت بین آنها نسبت ایجاد و وجود نیست و نسبت تصور و متصور نیست.

آنوقت شما بجای اینکه اصطلاح هر شخصی را طبق مراد او تفسیر کنید، اشکالی که می کنید بر او به یک اصطلاح دیگر است، این صحیح نیست، محقق نائینی مرادش از جعل حکم انشائی است و مرادش از مجعول حکم جزئی است که عقیب وجود موضوع در خارج خادث می شود، شما تارة مثل محقق عراقی وآقای خوئی اشکال می کنید که رابطه جعل و مجعول رابطه ایجاد و وجود استس اینها شئ واحدند و اختلافشان به اعتبار است، شما رابطه بین عملیة الجعل و مجعول را دارید توضیح می دهید که از قبیل ایجاد و وجود است، در حالی که محقق نائینی مرادش از جعل حکم انشائی بود.

یا در بحوث طبق اصطلاح خودش سخن می گوید وقتی می گوید مجعول مرادش حکم جزئی نیست، مرادش همان حکم کلی است یعنی همان حکم انشائی، حکم انشائی که آن روزی که پیامبر فرمود الماء المتغیر نجس عرف گفت از امروز آب متغیر نجس شد در حالی که ما هیچ آب متغیری در خارج نداریم، ودر بحوث گفته اند که جعل به نظر عرفی متحد است با این مجعول و مجرای استصحاب این است.

ایرادهایی بر مطالب بحوث بود که عرض می کردیم:

ایراد اول: این بود که گفتیم شما با این بیانتان خواستید استصحاب را در بقاء مجعول جاری کنید بلامعارض، چون گفتید جعل به معنا مجعول بالذات مورد لحاظ عرف نیست، چون لحاظ عقلی می شود، مجعول بالذات به نظر عرف معول نیست، مثل معلوم بالذات که به نظر عرف معلوم نیست یا محبوب بالذات که به نظر عرف محبوب نیست، و جعل به نظر عرفی همان مجعول بالعرض است یک چیز است و استصحاب بقاء دارد، خوب شما چرا در نظر نگرفتید که عرف ولو مجعول بالذات را مجعول نمی داند، اما جعل را لحاظ می کند، منتهی این جعل را می گوید خورده به آن مجعول بالعرض، کما اینکه حب را لحاظ می کند می گوید حب خورده به آن محبوب بالعرض، اراده را لحاظ می کند منتهی می گوید اراده خورده به همان شرب الماء در خارج، مراد بالذات صورت ذهنیه شرب الماء است، او را لحاظ نمی کند عرف، به عرف بگوئی من اراده کردم چه چیزی را؟ نشان می دهد شرب الماء خارجی را و می گوید این را اراده کرده ای، اراده را لحاظ می کند عرف مراد بالذات را مراد نمی بیند بلکه آن فعل خارجی را مراد می بیند، در عملیة الجعل هم عرف لحاظ می کند که مولا جعل کرد منتهی می گوید جعل کرد آن حکم کلی را که مجعول بالعرض هست، خوب اگر رابطه عملیة الجعل با آن حکم رابطه علت و معلول بود اشکال وارد بود که استصحابِ عدم عملیة الجعل برای نفی مجعول مثل استصحاب عدم علت است برای نفی معلول و اصل مثبت است، اما به نظر می رسد که عملیة الجعل رابطه اش با مجعول رابطه ایجاد و وجود است، اگر بخواهیم تشبیه کنیم: شما وقتی که فکر می کنید راضی می شوید که زید موقع گرسنه شدن از غذای شما میل کند، احداث می کنید در نفستان رضا را باکل زید من طعامک عند جوعه، خوب رابطه این احداث رضا با آن رضای شما به اکل زید طعام را بعد از جوعش، زید گرسنه شد می گوید مالک طعام راضی است در این حال من طعام او را بخورم، این احداث رضا در نفس شما علت هست برای رضا؟ یا نه ایجاد رضاست، احداث رضا یعنی ایجاد رضا، علت احداث رضایت به این اکل زید نسبت به طعام شما هستید نه عملیة احداث الرضا، عملیة احداث الرضا نسبتش با رضا نسبت ایجاد و وجود است، ولذا به نظر ما این اصل مثبت نیست، مولا عملیة الجعل نسبت به اینکه الماء المتغیر نجس یعنی احداث اعتباری می کند نجس بودن ماء متغیر را، احداث یعنی ایجاد، منتهی ایجاد چون تکوینی نیست بلکه ایجاد اعتباری است به لحاظ آن مجعلول العرض و المجاز که مجعول عرفی است، ایجاد آن مجعول عرفی و حکم ایجاد اعتباری است نه ایجاد تکوینی، چون حکم که وجود تکوینی ندارد، ولذا گفته اند که منفک می شود ایجاد از وجود، الآن ایجاد می کنید وجوب اکرام زید را بعد از مجیئش، ولی این از سنخ ایجاد و وجود هست نه از سنخ علت و معلول تا اصل مثبت بشود.

از نظر عرف این بحثهای فلسفی دیگر راه ندارد که اعتبار امر تکوینی است محال است تعلق بگیرد به یک امر اعتباری، ولذا معتبر بالذات قائم است به نفس مولا از نظر فلسفی، درست است که اعتبار امر تکوینی است باید متعلق بشود به همان امر تکوینی قائم به نفس مولا، ولی این بحث فلسفی است، عرف این استدلال عقلی را نمی پذیرد، کما اینکه اراده علم و حب از صفات ذات اضافه است و محال است متعلقش خارج از نفس باشد، ولکن عرف این را نمی پذیرد، عرف می گوید اراده تعلق گرفته به این فعل که هنوز موجود هم نیست و چه بسا بعدا هم موجود نشود، هر چه می گوئیم خوب اراده بلامراد می شود؟ عرف می گوید من این حرفها را متوجه نمی شوم بروید با عقل صحبت کنید، با عقل که صحبت می کنیم می گوید اراده بلامراد بالذات نمی تواند بشود، جعل امر تکوینی است مجعول بالذات هم یک موجود تکوینی است در نفس مولا و از اقسام وجود ذهنی است، ولکن عرف این اعتبار و جعل را می زند به آن مجعول بالعرض و حکم اعتباری، لذا نسبتش از نظر عرفی می شود ایجاد و وجود، این ایراد اول بود.

طبق این ایراد استصحاب بقاء کون الماء الذی زال تغیره نجسا، با استصحاب عدم عملیة الجعل نسبت به نجس بودن آبی که زال تغیره تعارض می کنند.

{سؤال...جواب: المثل یقرب من وجه و یبعد من وجوه، اراده مساوق با وجود مراد نیست ولی جعل مساوق است با وجود مجعول، کما اینکه ایجاد هم مساوق است با وجود، و مجعول به نظر عرف همان وجود اعتباری حکم هست ولذا رابطه شان رابطه ایجاد ووجود است به نظر عرف نه علت و معلول، پس اصل مثبت نیست که ما استصحاب کنیم عدم جعل را برای نفی مجعول}.

ایراد دوم: این است که آقا! همین مجعول کلی که شما فرمودید که کون الماء نجسا حین تغیره، دو نوع می شود این را لحاظ کرد:

یکی اینکه لحاظ بکنیم این را به عنوان کان ناقصه، نجس بودن را وصف آب ببینیم که حادث می شود به حدوث تغیر آب، این همینی است که در بحث گفته اند.

اما لحاظ مجعول کلی منحصر به این نیست، می شود این مجعول کلی را لحاظ بکنیم به نحو کان تامه، و موطنش را شرع بدانیم، بگوئیم در شرع اسلام یک زمانی این قانون نبود، کدام قانون؟ قانونی که بگوید الماء الذی تغیره نجس، همچنین قانونی یک زمانی در شرع اسلام نبود، همان مجعول کلی که در بحوث گفت به نحو مفاد کان ناقصه او هم حکم انشائی است، عرض کردم بحوث کار به آن حکم جزئی ندارد، همان حکم انشائی را می گوید به نحو کان ناقصه جعل شده است و عرف باید آن مجعول کلی ر ابه نحو مفاد کان ناقصه ببیند، الماء المتغیر نجس را که مجعول کلی است عرف باید به عنوان کان ناقصه ببیند، یعنی اتصاف الماء بکونه نجسا حین تغیره، خوب انصاف این است که اگر لحاظ منحصر به این بشود فرمایش بحوث تمام است دیگر، اگر لحاظ مفاد این قانون که کان ناقصه است منحصر باشد به لحاظ به نحو مفاد کان ناقصه خوب اشکال همین می شود که مفاد کان ناقصه یعنی اتصاف الماء بکونه نجسا، خوب این حالت سابقه اش وجودیه است نه عدمیه، زمانی که هنوز این آب تغیرش زائل نشده بود متصف بود بکونه نجسا، بعد از زوال تغیر باید استصحاب کنیم بقاء اتصاف را.

لحاظ کان تامه اگر صحیح نباشد خوب در این مرحله کلام بحوث تمام می شود.

ما عرضمان این است که چرا شما مفاد قانون را به نحو کان تامه نمی توانید لحاظ کنید؟ بگوئیم این قانون که دیگر موطنش شرع است، کان ناقصه مثل سائر اوصافِ آب موطن و موضوعش آب است، آب اوصافی دارد، آب بارد بالطبع است، یکی از اوصاف شرعی اش هم این است که آب هنگام تغیر نجس است، خوب موطن و محلش می شود این آب که معروض اوصاف است.

اما یک لحاظ دیگر هم هست جناب آقای صدر، وآن لحاظ قانون است به نحو مفاد کان تامه که موطنش شرع است، بگوئیم در شرع یک زمانی قانون الماء اذا تغیر تنجس ما نداشتیم، این قانون امروز به یک نحو مختصر ومضیّق یقینا وجود دارد، الماء المتغیرُ بالفعل نجس، اما شک می کنیم قانون موسع که شامل آبی که زال تغیره بشود داریم در موطن شرع که الماء الذی زال تغیره نجس همچنین قانونی در شرع داریم، استصحاب می گوید همچننی قانونی ما نداریم، خوب لحاظ این مجعول کلی به نحو مفاد کان تامه مجرای استصحاب عدم هست، لحاظ این مجعول کلی به نحو مفاد کان ناقصه که اتصاف ماء را مرکز قرار می دهد در این لحاظ مفاد کان ناقصه، دارای استصحاب بقاء وجود هست، واین دو استصحاب با هم تعارض می کنند.

در مقابل این ایراد دوم اشکال می شود به ما، گفته می شود که اگر می گوئید این قانون امر واحدی هست ولی دو جور لحاظ می کنیم آن را، خوب این چه معنا دارد که شما شئ واحد را دو نوع لحاظ کنید و هر دو لحاظ صحیح باشد، با یک لحاظ استصحاب وجود جاری بشود وبا یک لحاظ استصحاب عدم؟ مگر می شود که شئ واحد دو حالت سابقه داشته باشد؟ کیفیت لحاظ فرق کند با توجه به اینکه خود عرف معترف است که هذا شئ واحد لم یصدر من المولی الا امر واحد، چه معنا دارد دو لحاظ؟ پس باید یک لحاظ صحیح باشد، لحاظ قانون به نحو کان تامه لحاظ ناقص هست، چون قانون ما به نحو مفاد کان ناقصه است، جمله الماء المتغیر نجسٌ به نحو مفاد کان ناقصه است، لحاظ آن هم باید به نحو کان ناقصه باشد، شما می آیید لحاظ می کنید این مفاد را به نحو کان تامه، می گوئید این قانون یک زمانی در شرع نبود، خوب این لحاظ ناقص است، نمی شود این معیار باشد برای اجراء استصحاب.

مستشکل می گوید واگر اصرار کنید بگوئید درست است که شارع یک کار کرد، اما عرف دو وجود اعتباری قائل است برای این کار مولا، نتیجه کار مولا دو وجود اعتباری دارد: یکی وجود اعتباری در عالم شرع، این قانون در عالم شرع تثبیت شد و جزء دین شد، و یک قانون اعتباری در عالم اوصاف آن موضوع مثل ماء، این آب اوصافی دارد، برخی از اوصافش تکوینی است برخی از اوصافش اعتباری است، یکی از اوصاف اعتباری اش این است که بعد از تغیر نجس است، برفرض اصرار کنید که ما از این فعل مولا دو وجود اعتباری را نتیجه گیری می کنیم گفته می شود که خوب پس عرف دو قضیه اعتباریه را ثابت می بیند در عالم اعتبار، خوب استصحاب عدم یکی بخواهد نفی دیگری بکند می شود اصل مثبت، وقتی عرف می گوید اینها دو چیزند خوب استصحاب عدم الف یعنی عدم قانون در موطن شرع برای نفی اتصاف آب به نجس بودن بعد از زوال تغیر، خوب این اصل مثبت است، و موضوع تنجز را که اتصاف الماء بکونه نجسا هست از بین نمی برد.

در جواب این اشکال می گوئیم: لنا ان نختار که مفاد کان تامه در قانون و مفاد کان ناقصه در قانون دو امر اعتباری متعدد هستند، انصافا این مطلب عرفی است که بگوئیم شارع وقتی گفت الماء اذا تغیر تنجس، در محیط قاون شرع و در وعاء وموطن شرع قانونی اضافه شد بر قوانین شرع، از آن طرف عرف می گوید امروز این قانون در اسلام آمد شنیده اید یا نه که الماء اذا تغیر تنجس، پس آقا آبهایی که ما داریم اگر متغیر بشوند نجس می شوند، این قانون که در اسلام آمد از امروز به بعد تکلیف آبها مشخص شد، آبهایی که تغیر پیدا می کنند نجس هستند، لنا ان نختار که اینها دو وجود اعتباری دارند با فعل واحد مولا، یکی وجود اعتباری این قانون در وعاء شرع و یکی وجود اعتباری این حکم به عنوان وصف ماء در موطن اوصاف ماء.

اما اینکه می گوئید استصحاب عدم قانون برای نفی مفاد کان ناقصه اصل مثبت است این درست نیست، زیرا ما در استصحاب گفته ایم که بعضی از امور لازم بین بالمعنی الخص هست برای استصحاب، تفکیک بین دو شئ گاهی حتی در حکم ظاهری برای عرف قابل قبول نیست، ما در اینجا مشکل نداریم، لازم بیّن بالمعنی الاخص خود استصحاب با دلیل استصحاب ثابت می شود، به این می گویند جلاء واسطه، لازم بیّن خود استصحاب است، آقا شما استصحاب بکنید که ما قانونی در شرع نداشتیم که آبی که زال تغیره نجسٌ، بعد از آن طرف استصحاب هم بکنید که آب بعد از زوال تغیرش هنوز متصف است به اینکه نجس است، عرف این دو استصحاب را متهافت می بیند، قبول نمی کند از شما که دو امر مجزا هستند که یکی استصحاب عدم دارد و یکی استصحاب وجود و هر کدام کار خودش را می کنند، عرف می گوید آقا این تهافت و تناقض گوئی است، یعنی تفکیک بین این دو در حکم ظاهری هم غیر معقول است از نظر عرف، این می شود لازم بین بالمعنی الاخص، چرا دلیل استصحاب این لازم بین بالمعنی الاخص را نتواند اثبات کند؟ این لازم خود استصحاب است می شود اثباتش کرد، لازم خود لاتنقض الیقین بالشک در نفی قانون زائد این است که تعبد می شویم که این آب بعد زوال تغیره نجس نیست، ولذا تعارض می کنند این دو استصحاب با هم، چون تهافت بین این دو استصحاب هست.

ولنا ان نختار که این قانون شئ واحد است، عرف هم می گوید شئ واحد است، چه اشکالی دارد که شئ واحد را عرف مرکز لحاظش را دو حیث از این شئ واحد قرار بدهد، یک وقت لحاظ می رود روی مرکز اتصاف الموضوع بالحکم، اتصاف الماء بکونه نجسا حین تغیره، این می شود مرکز لحاظ عرف، یک وقت مرکز لحاظ عرف می شود قانون برمّته، حیث کان تامه در این قانون و حیث وجود این قانون آن هم حیث آخری است از این شئ واحد، از حیث لحاظ آن کان ناقصه استصحاب بقاء الاتصاف داریم، استصحاب می گوید هنوز این آب متصف است بگونه نجسا، از حیث لحاظ قانون برمّته که مرکز لحاظ می شود وجود بسیط قانون، استصحاب عدم قانون موسع داریم، چه اشکالی دارد، وچون تهافت هست بین این دو استصحاب در اثر عملی به نظر عرف با هم تعارض می کنند، لذا این ایراد دوم هم به نظر ما به آقای صدر وارد است.

ایراد سوم: جناب آقای صدر! شما جواب محقق نائینی را ندادید، محقق نائینی بین این استصحاب در جعل و آن استصحاب در حکم جزئی تعارض انداخت، مناسب بود که این را هم جواب می دادید، خوب استصحاب در این حکم انشائی با آن استصحاب در حکم جزئی را مطرح نکردید؛ شما فقط گفتید استصحاب در حکم انشائی که مجعول کلی است، استصحاب در این مجعول کلی و حکم انشائی این جاری می شود بلامعارض، چون نگاه کردید به جعل در نفس مولا، نگاه نکردید به آن حکم جزئی که مرحوم نائینی او را مجعول می بیند، شما نگاه کردید به مجعول کلی و جعل در نفس مولا، گفتید جعل در نفس مولا که عرفا ملحوظ نیست او را رها کن می ماند حکم انشائی، حکم انشائی شما در او استصحاب جاری کردید، گفتید تعارض نمی کند با اصل عدم در آن مجعول بالذات در نفس مولا، مناسب بود شما رابطه این استصحاب را که در این حکم انشائی جاری است با آن استصحاب حکم جزئی بررسی کنید.

البته زبان حال آقای صدر این است که می گویند در جای خودش انشاء الله بررسی می کنیم که ما نفهمیدیم کجا بررسی می کند، اما ممکن است در مانحن فیه بگوید اینجا که مشکل نداریم، چرا؟ برای اینکه اینجا ایشان جوری برخورد کرد که استصحاب حکم انشائی هم حالت سابقه اش شد اتصاف، اتصاف الماء بکونه نجسا، می گوید قبل از زوال تغیر متصف بود بکونه نجسا بعد از زوال تغیر هم استصحاب می کنیم بقاء اتصاف را، و استصحاب حکم جزئی هم نتیجه اش در اینجا با آن یکی است، چون استصحاب هم می گوید این آب خارجی دیروز نجس بود امروز هم نجس است.

اما مواردی هست که شبهه تعارض پیش می آید، کجا؟ شک در نسخ، یک زمانی الماء المتغیر نجسٌ در اسلام داشتیم، شک داریم نسخ شده یا نه، استصحاب می گوید این الماء المتغیر نجسٌ یعنی این حکم انشائی هنوز باقی است، اما آبی که امروز در خانه ما تغیّر پیدا کرد این حالت سابقه اش عدم نجاست است، قبل از تغیر نجس نبود، احتمال می دهیم که آن حکم کلی نسخ شده و هنوز هم بعد از تغیر این آب دیگر نجس نیست، خوب مرحوم نائینی اینجا هم ممکن است بگوید که استصحاب عدم نجاست به عنوان حکم جزئی در اینجا جاری می شود، و با آن استصحابی که آقای صدر در مجعول کلی جاری کرد تعارض می کند.

ولی الذی یسهل الخطب در مانحن فیه استصحاب حکم جزئی با آن استصحاب مجعول کلی که به نحو کان ناقصه آقای صدر اجراء کرد نتیجه اش هر دو اثبات بقاء نجاست است، ولذا این ایراد به آقای صدر وارد نیست.

تأمل بفرمائید، به نظر ما معارضه بین استصحاب عدم جعل زائد با استصحاب بقاء مجعول از شبهه های عویصه ای است که برای ما تاکنون حل نشده است، شبهه معارضه قوی هست، فقط روی این تأمل بفرمائید که قد یقال که عرف ساذج نگاه نمی کند به قانون، بلکه نگاه می کند به همان حالات سابقه این آب، می گوید این آب قبلا نجس بود بگو الآن هم نجس است دیگر، اینکه یک نگاهی به قانون بکند و اصل عدم قانون موسع جاری کند این لحاظی است که تا قبل از فاضل نراقی نبوده بعد از فاضل نراقی هم علماء زیر بار نرفته اند، تا اینکه آقای خوئی آمده پذیرفته، معلوم می شود که عرف به آن لحاظ عدم قانون موسع به نحو مفاد کان تامه لحاظ نمی کند، لحاظش مربوط می شود به مفاد کان ناقصه، ولذا گفته می شود که دلیل استصحاب همین ملحوظ به نظر عرف ساذج را می بیند، تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.